

هو العليم

عرفان حافظ شیرازی و ملامحمد مولوی صاحب «مثنوی معنوی» مُخّ اسلام است

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

روح مجرد

بطور کلی کلمات اولیای خدا و عرفای بالله دارای رموز و اشارات و کنایاتی است که فهم آنها اختصاص به خود آنها و همطرازانشان دارد. از اشارات و رموز عارف عالیقدر اسلام خواجه حافظ شیرازی کسی می‌تواند اطلاع پیدا نماید که هم درجه هم مقام با او باشد.

اما صد حیف و هزار افسوس که ما قدر و قیمت این بزرگان را ندانستیم، و معانی اشعارشان را به امور مبتذل حمل کردیم، و یا اگر شرحی در احوال آنها نگاشتیم نتوانستیم از عهده شرح و شکافتن آن معانی و اسرار برآئیم؛ تا خارجیان و کفار آمدند و برای خود عرفان ساختند، و عرفان را از اسلام جدا پنداشتند، و مقام عظیم عرفان و عرفا را که مخ و اس و ریشه اسلام است امری مباین با تعلیمات دینی وانمود کردند، و برای ما عرفان ایرانی و هندی و رومی ساختند، و همه را خطی در برابر خط اسلام، و راهی غیر از مسیر دین نمودار نمودند، و ریشه عرفان مولوی معنوی و حافظ شیرازی و مغربی و امثالهم را عرفان ایرانی قلمداد کردند که با روح اسلام سازگار نباشد.

اینها همه و همه نتیجه جمود و تحجر و یک چشمی به مسائل دین نگریستن است؛ و حساب توحید را از عالم امر و خلق جدا نمودن و به ائمه و لواداران عرفان به نظر موجودات ساخته شده بدون تکلیف و مأموریت نگریستن است که ما را دچار این مصیبت عظمی نمود؛ تا جائی که اینک برای آن که از آنها عقب نمایم و در این بازی، محکوم و سرافکنده نگردیم، باید با هزار دلیل اثبات کنیم که عرفان حافظ و مولانا متخذ از روح قرآن و روح نبوت و ولایت است.

شما به یک یک از غزلهای حافظ بنگرید و ببینید چگونه آن لطائف و حقائق معنوی را در کسوت عبارات گنجانیده، و با چه دقائق و اشاراتی می‌خواهد آن حقیقت منظور و مراد خود را ارائه دهد. رضوان الله علیه و رضواناً شاملاً.

مثلاً این غزل را در وصف حضرت صاحب الزمان سروده، و از غیبت و انتظار وی یاد کرده، و خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرفی نموده است؛ ولیکن با چه عبارات نمکین، و اشارات دلنشین، و کنایات و استعاراتی که حقاً بی اختیار بر زبان جاری می‌شود که او لسان الغیب است:

- (۱) سلام الله ما کر اللیالی *** و جاوَبَتِ الْمَثالی وَ الْمَثالی (۱)
- علی وادی الأراک و من علیها *** و دار باللوی فوق الرمال (۲)
- دعا گوی غریبان جهانم *** و اذعوا بالتواتر و التوالی (۳)
- به هر منزل که رو آرد خدا را *** نگه دارش به لطف لا یزالی (۴)

^۱ اللوی بر وزن اِلی، بالكسر والقسر: منقطع الرمل و هو ما اتوی من الرمل، و اللوی القوم: صاروا اِلی لوی الرمل

- منال ای دل که در زنجیر زلفش *** همه جمعیت است آشفته حالی (۵)
 زخبط صد جمال دیگر افزود *** که عمرت باد صد سال جلالی (۶)
 تو می باید که باشی ورنه سهل است *** زیان مایه جانی و مالی (۷)
 بدان نقاش قدرت آفرین باد *** که گرد مه کشد خط هلالی (۸)
 فحُبُّکِ راحتی فی کلِّ حینٍ *** وَ ذِکْرُکِ مونسِ فی کلِّ حالٍ (۹)
 سویدای دل من تا قیامت *** مباد از شور سودای تو خالی (۱۰)
 کجا یابم وصال چون تو شاهی *** من بد نام رند لا ابالی (۱۱)
 خدا داند که حافظ را غرض چیست *** وَ عِلْمُ اللَّهِ حَسْبِی مِنْ سؤَالِی (۱۲)

و در تعلیقه گوید: این بیت هم در آن غزل است و گویا از خواهه باشد:

أَموتُ صَبَابَةً یَا لَیْتَ شِعْرِی *** مَتَى نَطَقَ الْبَشِیرُ عَنِ الْوِصَالِ (۱۳)^۱

در بیت اول و دوم می گوید: سلام خدا باد پیوسته و همیشه تا وقتی که شبها مرتباً یکی پس از دیگری می آیند و می روند، و طلوع و غروب موجب پیاپی درآمدن آنهاست، تا زمین و خورشید و ماه و ستارگان باقی است، و تا وقتی که رشته های دو صدایه و سه صدایه تارها و نغمه ها و آهنگهای چنگ ها و سازها می نوازند و قدرت و تاب و توانشان برای بلند داشتن این سرود باقی است (زیرا مثالی به معنی صداهای دوباره ای است که تار و چنگ می دهد، و مثالی در اصل مَثَالٌ بوده است یعنی صداهای سه باره که از آنها شنیده می شود). بر وادی اراک که منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسی که بر فراز آن زمین سکونت دارد و بر خانه ای که در قسمت نهائی در آن بالای رملها و شنها بنا شده است.

سپس در بیت سوم می گوید: دعا گوی غریبان جهانم، و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا می کنم و دعا گو هستم؛ که باز روشن است: آن غریب جهانی که از شدت غربت و تنهائی ظهور نمی کند غیر از حضرت حجّت کسی نیست.

و در بیت چهارم می رساند: او که محلّ ثابتی ندارد - گر چه اصلش از مکه و از وادی الأراک است - و دائماً در عالم در گردش است، ای خداوند مهربان از تو درخواست می نمایم تا با لطف دائمی خودت او را در هر منزلی که وارد می شود و در آن مسکن می گزیند نگهداری کنی.

و در بیت پنجم می گوید: ای دل! در فراق او ناله مکن، چرا که گرچه در غیبت است و چهره و

^۱ دیوان حافظ شیرازی «طبع پژمان، ص ۲۱۲، غزل ۶۳

رخساره‌اش را از نمایاندن مخفی می‌دارد، ولیکن بواسطه گیسوان و زلف سیاه او - که کنایه از هجران و غیبت است - آشفته حالان می‌توانند کسب جمعیت کنند و به مقصود نائل آیند.

و در بیت ششم می‌گوید: اینک که رشد و بروز جمال در تو فزونی یافته است، خداوند عمر تو را طویل گرداند و از گزند حوادث مصون بدارد.

و در بیت هفتم می‌گوید: توئی ولیّ والای ولایت که قوام کون و مکان بر تو قائم است؛ و تو باید برقرار و مقرون به بقاء و صحّت و آرامش بوده باشی، چرا که در رأس مخروطی، و بر همه ماسوی حکومت داری. و در برابر این امر مهمّ و ارزشمند، زیانهای جانی و ضررهای مالی هر چه هم فراوان باشد، به من و یا به جهانیان برسد، مهمّ نیست بلکه خیلی سهل و آسان است.

و در بیت هشتم می‌گوید: آفرین بر دست قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی که تا به حال گذشته، حفظ و نگهداری نموده است؛ همان نقّاش قدرت که بر گرد ماه بر فراز آسمان خطّی به شکل هلال می‌کشد تا مردم ماه را ببینند، با آن که بدون شک تمام کره ماه موجود است، امّا کسی آن را نمی‌بیند، و در غیبت و پنهانی می‌گذارد، و فقط از این کره آسمانی به قدر هلالی نمایان است بطوری که اگر کسی نظر کند می‌پندارد کره‌ای نیست، فقط هلالی بر آسمان موجود است. امام زمان هم موجود است همچون کره تامّ و تمام، امّا کسی آن را نمی‌بیند و ادراک نمی‌کند و فقط به قدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع می‌گردند، ولی باید ظهور کند و از پرده خفا برون آید و چون بدّو و ماه شب چهاردهم نور دهد و همه جهان را منور کند.

خوب توجّه کنید: اگر این بیت را اینطور معنی نکنیم، معنی آن چه می‌شود؟! تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی، و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن بر گرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است؟!!

و اگر مراد از ماه سیما و چهره محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم محاسنش بدانیم که بر گرد آن روئیده است، با آن که این استعاره با آن استعاره قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز بمقدار هلالی که نمایان است، دو مفاد است معذک این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد؛ زیرا آن انسانی که در خارج بر گرد صورت چون ماهش محاسن روئیده است، با توصیف غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر اوصافی که در این غزل آمده است، غیر از آن حضرت نمی‌تواند مراد و مقصود باشد.

و در بیت نهم می‌گوید: من پیوسته با تو سروکار دارم. محبّت توست که راحت دل من است در هر حال، و ذکر توست که آنیس من است بطور پیوسته و مدام.

گر چه نظیر این مضمون در سائر غزلهای حافظ موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس حق تعالی است، ولیکن در این غزل به قرینه سائر ابیات غیر از حضرت حجت نمی تواند بوده باشد. پس ضمیر مخاطب ذکرک و حُبُک راجع به اوست.

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا می گوید: دریچه قلب من که مملو از خون حیات بخش من است، و پیوسته آن خون در جنبش و حرکت و ضربان و خروش است، هیچگاه از معامله و سر و کار داشتن و تلاش برای بدست آوردن محبت و رضای تو خالی نباشد.

و در بیت یازدهم مخاطب خود را شاه، و خودش را رند و گدای لا اُبالی خوانده است؛ و وصال این درجه پست و زبون را با آن شاه با عظمت و با تقوی و دارای عصمت و طهارت، بعید به شمار آورده است. در این بیت هم معلوم است که: مراد از «چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت کلّیه الهیه نمی باشد. و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از سخنان و مخاطب فوق بطور رمز و اشاره، پرده برمی دارد که: اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه می خواهم بگویم؛ صراحت نبود و من نمی خواستم یا نمی توانستم آنوجود اقدس را چنان که باید و شاید معرفی کنم، و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم؛ اما خداوند علیم و خبیر می داند که در دل من چه مراد بوده است، و او کفایت می کند از کلام و سؤالی که من بخواهم آن را بر زبان آورم.

و در بیت إلحاقی می گوید: من از شدت عشق و آتش وجد بالآخره خواهم مرد، و در انتظار فرج او جان خواهم سپرد؛ و مانند یعقوب در فراق یوسف کور خواهم شد و چشمم پیوسته بر در است که چه موقع بشیر، بشارت از لقاء وصال می دهد؛ و یوسف گمگشته بیابانی در چاه غربت در افتاده، غریب و تنها، سرگشته و متحیر مرا بشارت دیدار می دهد، و با فرج او و لقای او چشمانم بینا می گردد، و چون مرده از قبر برخاسته زنده می گردم و حیات نوین می یابم.^۱

^۱ روح مجرد، ص ۵۱۸